

علمی پژوهشی

تبارشناسی مدرنیته در چشم‌اندازی تطبیقی: ردیابی کهن‌الگوهای تمدنی در ساختار مدرنیته

امیر مرادی اصل^۱، مهربان پارسامهر^{۲*}

چکیده

تاریخ دریافت:

۲۵ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش:

۲۰ تیر ۱۴۰۵

کلیدواژه‌ها:

مدرنیته، تبارشناسی،
معرفت‌شناسی مدرن،
سرمايه‌داري مدرن،
کهن‌الگوهای تمدنی

این پژوهش با به چالش کشیدن روایت غالب از مدرنیته به‌عنوان یک گسست تاریخی به بررسی تبارشناختی پیوستگی‌های ساختاری میان شاخص‌های بنیادین کهن‌الگوهای تمدنی و ارکان عصر مدرن می‌پردازد. در برابر دیدگاهی که مدرنیته را گسستی بنیادین از سنت‌های پیشین می‌داند، این پژوهش استدلال می‌کند که برخی از ارکان مدرنیته تأثیرات ساختاری و الهیاتی قابل توجهی از این سنت‌ها پذیرفته‌اند. برای بررسی این موضوع، سه شاخص کلیدی عقلانیت علمی با تمرکز بر اندیشه‌های ابن‌میمون، سرمايه‌داري مدرن در پرتو آرای سومبارت و حاکمیت قانون با تأکید بر مدل جامعه خودگردان و خوانش اشمیت مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل تاریخی-تطبیقی است که با بهره‌گیری از چارچوب نظری دیالکتیک تاریخی و تحلیل بینامتنی انجام شده است. نتایج نشان می‌دهد که گرچه مدرنیته محصول زمینه‌های مادی و تاریخی اروپاست، اما تکوین مفاهیم بنیادین آن از پیوندهای عمیق و گاه متناقض با سنت‌های الهیاتی پیشین تهی نیست. نتیجه‌گیری پژوهش حاکی از آن است که مدرنیته نه یک گسست، بلکه بازآفرینی و بازتفسیر سکولار از یک شالوده تمدنی الهیاتی است. این مطالعه با آشکارسازی پارادوکس تبار دینی شاخص‌های سکولار بر ضرورت فهم مدرنیته به‌عنوان مرحله‌ای تکاملی و دیالکتیکی از تاریخ تمدن تأکید می‌ورزد.

مقدمه

گفتمان غالب در تاریخ‌نگاری علم و اندیشه، مدرنیته را اغلب به‌عنوان یک گسست معرفتی بنیادین از جهان پیشامدرن به تصویر می‌کشد؛ نقطه عطفی که با ظهور عقلانیت علمی، سکولاریسم و ساختارهای نوین اجتماعی به گسست از سنت‌های دینی و تمدنی گذشته انجامید. با این حال، پژوهش‌های معاصر در حوزه مطالعات تمدنی و فلسفه تاریخ، این روایت خطی و مبتنی بر گسست را به چالش کشیده‌اند و بر پیوستگی‌های عمیق و مفهومی میان مدرنیته و میراث‌های تمدنی پیشین به‌ویژه تمدن‌های ابراهیمی تأکید می‌کنند. این دیدگاه استدلال می‌کند که علم مدرن و شاخص‌های آن، بیش از آنکه محصول یک خلق‌الساعه تاریخی باشند، برآیند فرآیندی طولانی از انباشت، انتقال و بازتفسیر دانش در بسترهای تمدنی گوناگون بوده‌اند (Dirlik،

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، گروه جامعه‌شناسی توسعه، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه مازندران. a.moradiasl.ac@gmail.com

^۲ (نویسنده مسئول) دانشیار گروه جامعه‌شناسی توسعه، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. parsamehr@umz.ac.ir

(2003; Schelkshorn, 2020). در این میان تمدن‌های یهودی، اسلامی و مسیحی هر یک نقشی منحصر به فرد در شکل‌دهی به زیربناهای معرفتی ایفا کردند که بعدها در عصر مدرن به بار نشست (Khalid Hussain Mir & Md. Rafique Anjum, 2025; Sombart, 2005).

ادبیات پژوهشی موجود، سهم هریک از این تمدن‌ها را تا حدودی روشن کرده است. تمدن اسلامی، به‌ویژه در عصر طلایی خود با نظام‌مند ساختن فرآیند ترجمه و تأسیس نهادهای علمی چون بیت‌الحکمه، به‌عنوان حلقه واسط عملکرد و میراث علمی یونان و شرق را به جهان غرب منتقل کرد. در این فرآیند، زبان عربی به رسانه اصلی علم و فلسفه جهانی بدل شد (Nurjana, 2022). به همین ترتیب، تمدن مسیحی از طریق نهادهایی چون کلیسا، صومعه‌ها و دانشگاه‌های قرون وسطایی به حفظ، نهادینه‌سازی و ادغام این دانش با الهیات مسیحی پرداخت و زمینه‌های فکری رنسانس را فراهم کرد (Abattouy, 2012; Turan, 2025). تمدن یهودی نیز با سنت دیرینه خود در دیالکتیک میان ایمان و عقل و آموزه‌های عرفانی چون کابالا به غنی‌سازی فرهنگ علمی و ارائه نگرشی چندلایه به معرفت انسانی یاری رساند (Şenay Doç et al., 2021).

با وجود این، عمده تحلیل‌های موجود، نقش این تمدن‌ها را عمدتاً به حفظ و انتقال دانش تقلیل داده و از تحلیل ریشه‌های مفهومی و ساختاری شاخص‌های مدرنیته در این تمدن‌ها غفلت ورزیده‌اند. شکاف اصلی پژوهشی در این زمینه، عدم وجود یک چارچوب تحلیلی-تطبیقی است که بتواند امتداد مفهومی شاخص‌های بنیادین مدرنیته مانند عقلانیت ابزاری، روش علمی، سکولاریزاسیون و عدالت اجتماعی را نه صرفاً در فرآیندهای تاریخی انتقال دانش، بلکه در بطن ساختارهای فلسفی و اجتماعی این تمدن‌های بنیادین ردیابی کند (Diamond, 2020). به عبارت دیگر، ادبیات موجود به این پرسش پاسخ کافی نداده است که آیا این تمدن‌ها تنها حاملان دانش بوده‌اند یا مولدان کهن‌الگوهایی که مدرنیته براساس آن‌ها خود را بنا کرده است؟

این پژوهش بر این فرض استوار است که مدرنیته در جوهر خود، بازتفسیری نظام‌مند و نهادینه‌سازی سکولاریزه‌شده شاخص‌های کلیدی است که پیشتر در بستر تمدن‌های ابراهیمی تدوین و صورت‌بندی شده‌اند. مفاهیمی چون دیالکتیک ایمان و عقل، تأکید بر قانون‌مداری انتزاعی، اخلاق اقتصادی مبتنی بر عقلانیت و ساختارهای اجتماعی جامعه‌محور که به‌عنوان کهن‌الگوهایی عمل کرده‌اند که شاخص‌های مدرن نظیر روش

علمی، دولت-ملت قانونمدار، سرمایه‌داری و جامعه مدنی بر پایه آن‌ها بازآفرینی شده‌اند. بنابراین، این پژوهش از یک تحلیل تاریخی صرف فراتر رفته و به تبارشناسی مفهومی مدرنیته در بستر این تعاملات تمدنی می‌پردازد. بنابراین، این پژوهش در پی پاسخ به این سؤال اصلی است؛ چگونه شاخص‌های بنیادین تمدن‌های یهودی، اسلامی و مسیحی (در حوزه‌های فلسفی، علمی و اجتماعی-سیاسی) به‌عنوان الگوی مفهومی برای شاخص‌های محوری عصر مدرنیته عمل کرده و در این فرآیند بازتفسیر شده‌اند؟

برای پاسخ به این سؤال اصلی، سؤالات فرعی زیر نیز مورد بررسی قرار خواهند گرفت:

۱. دیالکتیک میان ایمان و عقل در فلسفه یهودی و تعامل علم و وحی در جهان اسلام، چگونه به شکل بازتفسیر شده در قالب عقلانیت علمی و روش‌شناسی سکولار مدرن امتداد یافته است؟
 ۲. چه پیوندهای مفهومی و ساختاری میان نهادهای علمی مانند بیت‌الحکمه و دانشگاه‌های قرون وسطایی با شکل‌گیری نهاد علم مدرن وجود دارد؟
 ۳. اصول عدالت و قانون‌گرایی در اندیشه و نهادهای این سه تمدن، چگونه در فرآیند تکوین مفاهیم مدرن حقوق بشر و حاکمیت دموکراتیک بازآفرینی شده‌اند؟
- برای ردیابی این کهن‌الگوهای تمدنی، پژوهش حاضر بر سه مؤلفه عقلانیت علمی، سرمایه‌داری و حاکمیت قانون تمرکز کرده است. انتخاب این سه شاخص بر مبنای توافق نسبی در جامعه‌شناسی کلاسیک نظیر آرای وبر، دورکیم و هابرماس است که این سه عرصه را ارکان قوام‌بخش نهادهای مدرن می‌دانند (Duarte, 2025; Etzrodt, 2024). با این حال، باید تأکید کرد که هدف این پژوهش تقلیل پیچیدگی‌های چندوجهی مدرنیته به یک سنت واحد نیست، بلکه، هدف نشان‌دادن یک پیوند ساختاری خاص است که اغلب در سایه روایت‌های گسست‌محور نادیده گرفته شده است. این پژوهش اذعان دارد که مدرنیته اروپایی محصول تحولات مادی، سیاسی و رنسانس علمی خاص خود بوده است و تفاوت‌های ماهوی بنیادینی میان فیلسوفان قرن هفدهم و متفکران کلاسیک نظیر ابن‌میمون وجود دارد. از این‌رو، استدلال‌های ارائه شده در اینجا صرفاً بر جنبه‌های الهیاتی و مفهومی متمرکز است و در پی نفی سایر ریشه‌های تاریخی و اجتماعی مدرنیته نیست.

نوآوری این تحقیق در ارائه یک چارچوب تحلیلی بین‌تمدنی است که با بهره‌گیری از رویکرد دیالکتیکی و بینامتنی، مدرنیته را به‌عنوان امتداد تکاملی و نه گسست تاریخی از جهان پیشامدرن می‌فهمد. این پژوهش با تحلیل تطبیقی این سه تمدن و بررسی چگونگی بازآفرینی شاخص‌های آن‌ها در مدرنیته، به دنبال ایجاد گفتمانی جدید برای بازاندیشی در تاریخ مدرنیته و ارائه قرائتی جدید از آن به‌عنوان مرحله‌ای تکاملی در تاریخ تمدن انسانی است.

ادبیات پژوهش

کهن‌الگوی عقلانیت مدرن: از دیالکتیک ایمان و عقل تا روش علمی

عقلانیت علمی که به‌عنوان ستون فقرات مدرنیته شناخته می‌شود (Schelkshorn, 2020)، دارای تباری پیچیده است که در سه تمدن ابراهیمی به اشکال متفاوتی تکوین یافته است. در تمدن اسلامی، عقلانیت در قالب یک پروژه عظیم نهادی و بین‌تمدنی از طریق جنبش ترجمه تجلی یافت. این جنبش صرفاً یک انتقال مکانیکی دانش نبود، بلکه فرآیندی انتقادی و خلاقانه بود که در آن دانشمندان مسلمان به بازنگری و توسعه میراث یونانی پرداختند (Khalid Hussain Mir & Md. Rafique Anjum, 2025). نهادهایی چون بیت‌الحکمه و زبان عربی به‌عنوان زبان جهانی علم، بستری برای این عقلانیت نظام‌مند فراهم کردند (Nurjana, 2022).

در تمدن مسیحی، عقلانیت در چارچوب فلسفه اسکولاستیک و با هدف ایجاد هماهنگی میان ایمان و عقل تثویر شد. اندیشمندانی چون آکویناس با ادغام فلسفه ارسطویی و الهیات مسیحی، تلاش کردند تا مبانی معرفتی دین را بر پایه‌های عقلانی استوار کنند (Mesalayuk & Lawalata, 2024). نهادهای مسیحی مانند صومعه‌ها و دانشگاه‌ها نیز، ضمن حفظ و نسخه‌برداری از متون علمی، نقش مهمی در انتقال دانش اسلامی و یونانی به اروپا ایفا کردند (Abattouy, 2012; Turan, 2025).

با این حال، در تمدن یهودی، این رابطه شکلی منحصربه‌فرد و دیالکتیکی به خود گرفت. فیلسوفانی چون ابن‌میمون و سعدیا گائون، درگیر پروژه‌ای مستمر برای تعریف مرزها و پیوندهای میان عقل و وحی بودند (Stern, 2017). این تنش دیالکتیکی، برخلاف تلاش برای هماهنگ‌سازی در سنت مسیحی یا نظام‌مندسازی در سنت اسلامی، یک فضای فکری پویا ایجاد کرد که در آن پرسشگری انتقادی به یک سنت تبدیل شد.

تبارشناسی مدرنیته در چشم‌اندازی تطبیقی: ردیابی کهن‌الگوهای تمدنی در ساختار مدرنیته

امیر مرادی اصل، مهربان پارسامهر

آموزه‌های عرفانی کابالا نیز با تأکید بر پیوند میان جهان مادی و معنوی به این نگرش چندلایه عمق بخشیدند (Miron, 2015; Şenay Doç et al. 2021).

آنچه از این بررسی تطبیقی برمی‌آید، این است که تمدن‌های اسلامی و مسیحی عمدتاً در نقش حاملان و نظام‌دهندگان عقلانیت کلاسیک عمل کرده‌اند، در حالی که تمدن یهودی مولد یک الگوی دیالکتیکی از مواجهه با معرفت بود. این الگوی مبتنی بر پرسشگری مستمر و عدم قطعیت، شباهت ساختاری بیشتری با روح روش علمی مدرن دارد که بر ابطال‌پذیری و نقد دائمی استوار است (Diamond, 2020). بنابراین، روح دیالکتیکی و نه صرفاً محتوای دانش منتقل‌شده، کهن‌الگوی اصلی عقلانیت مدرن بوده است.

ریشه‌های ساختارهای اقتصادی-اجتماعی: از اخلاق کاری تا نهادهای مالی

اصول اقتصادی مدرنیته، به‌ویژه سرمایه‌داری مبتنی بر عقلانیت ابزاری، انباشت سرمایه و شبکه‌های فراملی است. در تمدن اسلامی، شاخص‌های اقتصادی نظیر زکات، خراج و نهاد وقف (Obadah, 2024)، یک نظام اقتصادی مبتنی بر عدالت توزیعی و مسئولیت اجتماعی را شکل دادند (Mujib et al. 2024). در تمدن مسیحی، کلیسا از طریق مالکیت گسترده زمین و مفاهیمی چون قیمت عادلانه و ممنوعیت ربا تلاش کرد اقتصاد را در چارچوب اخلاق دینی مهار کند (Ruiz, 2018). در مقابل، ورنر سومبارت استدلال می‌کند که تمدن یهودی به دلیل محرومیت تاریخی از مالکیت زمین به سمت فعالیت‌های مالی، تجاری و انتزاعی سوق داده شد که این امر مستقیماً به شکل‌گیری روح سرمایه‌داری مدرن انجامید (Sombart, 2005). تأکید بر سرمایه‌انسانی از طریق آموزش اجباری (Botticini & Eckstein, 2007) و ایجاد شبکه‌های قومی مبتنی بر اعتماد برای تجارت بین‌المللی (Pascali, 2016)، مزیت‌های رقابتی منحصربه‌فردی را برای جوامع یهودی ایجاد کرد که با منطق اقتصاد مدرن همخوانی داشت.

در حالی که نظام‌های اقتصادی اسلامی و مسیحی بر ادغام اقتصاد در اخلاق جمعی تأکید داشتند، ساختار اقتصادی یهودی، به دلیل شرایط تاریخی خاص خود، بر عقلانیت فردی، شبکه و انتزاع مالی متمرکز شد. این ویژگی‌ها دقیقاً همان اصولی هستند که بعدها در نظریه‌های اقتصاد مدرن به‌عنوان موتور محرک توسعه شناخته شدند. بنابراین، می‌توان استدلال کرد که ساختار اقتصادی مدرن، بیش از آنکه حاصل تحول درونی اقتصادهای

مسیحی یا اسلامی باشد، تعمیم‌یافته‌الگویی است که پیشتر در مقیاسی کوچک‌تر در جوامع یهودی تکوین یافته بود.

تکوین حاکمیت قانون و جامعه مدنی: از شریعت تا قانون سکولار

مدرنیته سیاسی بر اصولی چون حاکمیت قانون، دموکراسی و حقوق بشر استوار است (van Ham & Chappell, 2017). تمدن اسلامی با مفاهیمی چون عدالت، شورا و حاکمیت قانون الهی، الگویی از حکمرانی اخلاق‌محور را ارائه داد (Fata, Adnan, and Fauzi 2021).

تمدن مسیحی نیز از طریق نهاد کلیسا و تفکیک قدرت دینی از قدرت سکولار، زمینه‌های پلورالیسم سیاسی در اروپا را فراهم کرد و مفاهیمی چون نمایندگی و رضایت عمومی را وارد گفتمان سیاسی غرب کرد (Grzymala-Busse, 2024; Moller, 2019).

با این حال، تمدن یهودی به دلیل فقدان دولت متمرکز در بخش بزرگی از تاریخ خود، ساختارهای منحصربه‌فردی از خودگردانی مبتنی بر قانون را توسعه داد. نهادهایی چون کیهیلوت (Kahal) و دادگاه‌های دینی، الگویی از یک جامعه مدنی خودتنظیم‌گر را به نمایش گذاشتند که انسجام خود را نه از طریق قدرت سیاسی، بلکه از طریق پایبندی به قانون و تفسیر آن حفظ می‌کرد (Veen, 2024). این تأکید بر قانون انتزاعی به‌عنوان بنیان نظم اجتماعی، سنگ‌بنای مفهومی دولت-ملت مدرن است.

بنابراین، هر سه تمدن به مفهوم قانون اهمیت دادند، اما تمایز کلیدی در منبع مشروعیت و کارکرد آن نهفته است. در اسلام و مسیحیت، قانون اغلب ابزاری در دست قدرت سیاسی یا دینی برای اداره جامعه بود، اما در سنت یهودی، قانون، خود قدرت حاکم و منبع انسجام جامعه در غیاب یک دولت سرزمینی بود. این ایده حاکمیت قانون (Rule of Law) به‌جای حکومت به‌وسیله قانون (Rule by Law)، جوهر اصلی نظام‌های سیاسی مدرن را تشکیل می‌دهد و می‌توان ریشه‌های تبارشناختی آن را در ساختارهای اجتماعی یهود جست‌وجو کرد.

سنتز انتقادی و شکاف پژوهشی: فراتر از انتقال، به سوی تبارشناسی مفهومی

ادبیات موجود، با تمرکز بر شاخص‌های مدرنیته مانند صنعتی‌سازی (Allen, 2019)، جهانی‌شدن (Dirlik, 2003) و دیجیتالی‌سازی (López-Roldán & Fachelli, 2020)، اغلب این پدیده‌ها را به عنوان تحولاتی درون‌زا در غرب مدرن تحلیل می‌کند. این بخش از ادبیات نظری نشان داد که ریشه‌های مفهومی این شاخص‌ها بسیار عمیق‌تر و پیچیده‌تر است. در حالی که نقش تمدن‌های اسلامی و مسیحی به عنوان پل‌های مهم انتقال دانش غیرقابل انکار است، این پژوهش استدلال می‌کند که تمدن یهودی به عنوان یک کهن‌الگوی ساختاری عمل کرده است. شکافی که این تحقیق قصد پرکردن آن را دارد، گذار از تحلیل‌های مبتنی بر تأثیر و انتقال به یک تحلیل تبارشناختی است که نشان می‌دهد چگونه الگوهای معرفتی، اقتصادی و اجتماعی یهودی، در عصر مدرن در مقیاسی جهانی بازتولید و سکولاریزه شده‌اند.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر مبتنی بر یک رویکرد کیفی با راهبرد تحلیلی-تفسیری است که با هدف بررسی پیوستگی‌های مفهومی میان شاخص‌های تمدنی یهودی، اسلامی و مسیحی و امتداد آن‌ها در مدرنیته طراحی شده است. روش اصلی این تحقیق، تحلیل تاریخی-تطبیقی است که امکان شناسایی شباهت‌ها، تفاوت‌ها و فرآیندهای انتقال و بازتفسیر مفاهیم را در بسترهای تاریخی متفاوت فراهم می‌کند.

چارچوب نظری این تحقیق بر دو پایه استوار است: دیالکتیک تاریخی و تحلیل بینامتنی. از چارچوب دیالکتیکی برای تحلیل چگونگی تحول و تکامل مفاهیم مانند عقلانیت یا عدالت در گذار از دوره‌های پیشامدرن به مدرنیته بهره گرفته شده است. این رویکرد به ما امکان می‌دهد تا مدرنیته را همچون سنتزی تاریخی از تزه‌های تمدنی پیشین درک کنیم. تحلیل بینامتنی نیز برای ردیابی تأثیرات متون، ایده‌ها و گفتمان‌های یک تمدن بر تمدن دیگر و درنهایت بر گفتمان مدرنیته به کار گرفته شده است.

گردآوری داده‌ها از طریق تحلیل اسنادی و کتابخانه‌ای صورت گرفته است. واحد تحلیل در این پژوهش، گزاره‌های الهیاتی-معرفتی و نهادهای ساختاری در تمدن‌های ابراهیمی و معادل‌های سکولاریزه‌شده آن‌ها در عصر مدرن است. معیار انتخاب منابع بر دو اصل اصالت تبارشناختی (استناد به متون کلاسیک و دست اول

تمدنی) و مرجعیت نظری آرای نظریه پردازان کلاسیک جامعه‌شناسی استوار بوده است. بر اساس این، متون دست‌اولی چون راهنمای سرگشتگان ابن‌میمون (Maimonides, 1956) برای شاخص عقلانیت علمی، یهودیان و حیات اقتصادی مدرن سومبارت (Sombart, 2005) برای شاخص ساختار اقتصادی و الهیات سیاسی اشمیت (Schmitt, 2005) برای شاخص حاکمیت قانون به‌عنوان هسته متون مورد تحلیل برگزیده شدند. فرآیند تحلیل تاریخی-تطبیقی در سه گام نظام‌مند طی شد: نخست، استخراج ساختار صوری و محتوایی گزاره‌های الهیاتی پیشامدرن؛ دوم، ردیابی فرآیند انتقال و استحاله مفهومی این گزاره‌ها از خلال تحلیل بینامتنی و سوم، تطبیق هم‌ساختاری میان ارکان سنتی و نهادهای مدرن (روش علمی، سرمایه‌داری و دولت قانون‌مدار) جهت اثبات پویایی دیالکتیکی پیوستار تمدنی. این روش‌شناسی یکپارچه، با ترکیب تحلیل تاریخی، تطبیقی و چارچوب‌های نظری مشخص، امکان تحلیلی عمیق و چندلایه را فراهم کرده و به پژوهش اجازه می‌دهد تا فراتر از توصیف صرف، به تبیین روابط پیچیده و پیوستگی‌های معرفتی میان تمدن‌ها و مدرنیته بپردازد.

بحث و تحلیل

تحلیل ارائه‌شده در بخش ادبیات نظری، نشان داد که هریک از تمدن‌های اسلامی و مسیحی به‌عنوان حاملان و نظام‌دهندگان دانش نقش مهمی ایفا کرده‌اند، اما در این بخش استدلال می‌شود که پیوند مدرنیته با تمدن یهودی از جنس دیگری است؛ این پیوند، نه صرفاً یک امتداد یا تأثیر، بلکه یک بازآفرینی ساختاری است. مدرنیته در ابعاد کلیدی خود الگوی معرفتی، اقتصادی و اجتماعی-سیاسی را که پیشتر در مقیاسی خاص در بستر تمدن یهود تکوین یافته بود، در مقیاسی جهانی سکولاریزه و نهادینه کرده است. در ادامه، این ادعا در پاسخ به سؤالات فرعی پژوهش، در سه محور اصلی تحلیل و اثبات می‌شود.

در راستای پاسخ به سؤالات فرعی پژوهش، تطبیق یافته‌ها نشان می‌دهد که تمدن‌های اسلامی و مسیحی را نمی‌توان صرفاً به مجاری فیزیکی انتقال دانش تقلیل داد. تمدن اسلامی از طریق توسعه مفهوم اجتهاد و عقل‌گرایی فرامذهبی به‌ویژه در مکتب ابن‌رشد و نیز ابداع نهادهای خودگردانی چون وقف به‌عنوان پیش‌قراولان جامعه مدنی و ساختارهای حقوقی مستقل از دولت، شالوده‌های تکوینی عقلانیت ابزاری و تفکیک حوزه‌های عمومی و خصوصی را در مدرنیته بنا نهاد. به همین ترتیب، تمدن مسیحی از طریق الهیات اسکولاستیک به‌ویژه

توماس آکویناس با عقلانی‌سازی جهان طبیعت به‌عنوان مخلوقی قانون‌مند، بستر ذهنی لازم برای ظهور فیزیک مکانیکی و قوانین عام علمی را در عصر روشنگری فراهم کرد (Popov, 2026). بنابراین، ریشه‌های تمدنی مدرنیته، شبکه‌ای چندوجهی و درهم‌تنیده از کهن‌الگوهای اسلامی (قانون‌گرایی نهادی و عقلانیت تجربی)، مسیحی (عقلانی‌سازی آموزه‌ای جهان طبیعت) و یهودی (دیالکتیک تنش‌زا و انتزاع مالی) است که در یک فرآیند سنتز تاریخی به قوام رسیده‌اند.

بازآفرینی یک معرفت‌شناسی دیالکتیکی: از مناظره تلمودی تا روش علمی

سؤال فرعی اول پژوهش به چگونگی امتداد دیالکتیک ایمان و عقل در قالب عقلانیت علمی مدرن می‌پردازد. شواهد نشان می‌دهد که رویکرد هریک از تمدن‌های ابراهیمی به عقلانیت متمایز بوده است. در تمدن اسلامی، عقلانیت در قالب یک پروژه عظیم تدوین و نظام‌مندسازی دانش یونانی تجلی یافت. در تمدن مسیحی، فلسفه اسکولاستیک به دنبال هماهنگ‌سازی میان عقل ارسطویی و وحی مسیحی بود. سنت یهودی بر یک دیالکتیک تنش‌زا و پایان‌ناپذیر میان این دو استوار بود (Stern, 2017). فیلسوفانی چون ابن‌میمون، به جای ارائه یک راه‌حل نهایی، درگیر فرآیند دائمی پرسش‌گری و تفسیر بودند. این سنت در آموزه‌های عرفانی کابالا نیز آن‌طور که شولم تحلیل می‌کند، با ایجاد پیوند میان جهان مادی و معنوی، به نگرشی چندلایه و غیرتقلیل‌گرا به معرفت دامن زد (Miron, 2015).

آنچه این مقایسه آشکار می‌کند، یک هم‌ساختاری میان منطق حاکم بر معرفت‌شناسی یهودی و روح روش علمی مدرن است. تمایز کلیدی، نه در محتوای دانش، بلکه در فرآیند تولید معرفت نهفته است. عقلانیت اسلامی و مسیحی عمدتاً به دنبال قطعیت و انسجام بودند، اما سنت فکری یهودی به‌ویژه در روش‌شناسی تلمودی، مبتنی بر مناظره، طرح نظرات متضاد و پذیرش عدم قطعیت به‌عنوان بخشی از فرآیند فهم است. این تکاپوی دیالکتیکی که نیروی پیش‌ران خویش را از بطن تنش و تقابلات معرفتی استنتاج می‌کند، متعاقب‌گذار از فرآیند سکولاریزاسیون به هسته بنیادین روش‌شناسی علم مدرن استحاله می‌یابد؛ سازوکاری که ماهیت آن در قالب چرخه لاینقطع فرضیه‌پردازی، خوانش انتقادی و ابطال‌پذیری متبلور می‌گردد. بنابراین، مدرنیته صرفاً دانش پیشینیان را به ارث نبرد، بلکه یک روش و یک نگرش خاص به معرفت را بازتولید کرد که کهن‌الگوی آن بیش از هر جای دیگر در سنت دیالکتیکی یهودی قابل ردیابی است (Diamond, 2020).

تحلیل تبارشناختی پیوند میان عقل و وحی نشان می‌دهد که عقلانیت مدرن محصول یک گسست ناگهانی نیست، بلکه از مجرای یک سنتز عمیق بین تمدنی عبور کرده است. ابن‌میمون در اثر خود، راهنمای سرگشتگان (Maimonides, 1956)، با بهره‌گیری مستقیم از سنت فلسفه مشاء اسلامی به‌ویژه آرای ابن‌رشد و فارابی تلاش می‌کند تا تعارضی ظاهری میان عقل ارسطویی و متن مقدس را حل کند. او در بخش دوم راهنمای سرگشتگان استدلال می‌کند که عقل انسانی ابزاری الهی برای کشف قوانین حاکم بر طبیعت است؛ این دیدگاه مستقیماً ریشه در مفهوم اسلامی عقل فعال دارد. در نتیجه، قلمرو وحی و عقل در یک پیوستار دیالکتیکی قرار می‌گیرند. تحلیل ما نشان می‌دهد که این سنتز اسلامی-یهودی با واسطه قرارداد عقل به‌عنوان داور نهایی در تفسیر متن، شالودهٔ تکوین‌گر همان عقلانیت نقادی شد که بعدها در دکارت و کانت تجلی یافت. بنابراین، تمدن اسلامی صرفاً ناقل فیزیکی نبود، بلکه از طریق پی‌ریزی عقلانیت مشایی مادهٔ خام معرفت‌شناختی را فراهم کرد که ابن‌میمون آن را به یک پویایی درون‌تمدنی بدل ساخت؛ پویایی‌ای که درنهایت به روش علمی ابطال‌پذیر مدرن استحاله یافت.

امتداد یک اخلاق اقتصادی: از عقلانیت انتزاعی تا روح سرمایه‌داری

سؤال فرعی دوم پژوهش، ردیابی پیوندهای تبارشناختی میان ساختارهای اقتصادی پیشامدرن و نظام سرمایه‌داری مدرن است. واکاوی آرای ورنر سومبارت در اثر کلاسیک وی، یهودیان و حیات اقتصادی مدرن (Sombart, 2005)، آشکار می‌کند که جوهر سرمایه‌داری در انتزاعی‌شدن مناسبات اقتصادی نهفته است. درحالی‌که نظام‌های اقتصادی اسلامی و مسیحی قرون وسطی عمیقاً با امر مادی و فیزیکی نظیر زمین و محصولات کشاورزی پیوند خورده بودند، اقتصاد یهودی به دلیل محرومیت تاریخی از مالکیت زمین و اتخاذ زیست دیاسپوریک، به سمت شبکه‌های فراملی و انتزاع مالی سوق یافت. تحلیل تبارشناختی متن سومبارت نشان می‌دهد که چگونه مفاهیمی چون قراردادهای اعتباری انتزاعی و قانون‌مندسازی رفتار اقتصادی براساس متون مکتوب در تلمود به‌عنوان پیش‌نویس‌های حقوقی-اخلاقی عقلانیت اقتصادی مدرن عمل کرده‌اند. این خوانش انتقادی نشان می‌دهد که خصلت دیاسپوریک، روابط مبتنی بر قرارداد و سرمایه‌انسانی را جایگزین روابط مبتنی بر زمین و خون کرد؛ همان مؤلفه‌هایی که یوری اسلکین آن‌ها را ویژگی مرکوریان‌ها

(Mercurians) یا کوچ‌گردانان خدمت‌رسان و متخصصان مفاهیم انتزاعی می‌نامد (Slezkine, 2004). بنابراین، عقلانیت اقتصادی مدنظر سومبارت، صرفاً به معنای نظم و حسابگری نیست، بلکه توانایی کنش در سطح انتزاعی و فراتر از محدودیت‌های مادی است؛ مؤلفه‌ای که به‌عنوان ستون فقرات نظام سرمایه‌داری مدرن نهاده شده. با این حال، تقلیل منشأ روح سرمایه‌داری به سنت یهودی آن‌گونه که سومبارت مدعی است تبیینی تک‌عاملی و فاقد دقت تبارشناختی جامع است. تحلیل دیالکتیکی نشان می‌دهد که سرمایه‌داری مدرن حاصل تلاقی و هم‌افزایی ساختارهای اقتصادی هر سه تمدن ابراهیمی است. تمدن اسلامی از طریق ابداع ابزارهای مالی پیشرفته نظیر سفته، عقد مضاربه و نهادهای حقوقی تجارت فراملی، بستر مادی و نهادی تجارت بین‌الملل را توسعه داد؛ سازوکارهایی که مستقیماً شالودهٔ بانکداری مدرن غربی شد. هم‌زمان، الهیات مسیحی در قرون وسطای متأخر با بازتعریف مفهوم کار همچون تکلیف الهی و تعدیل تدریجی ممنوعیت ربا قوام‌بخش اخلاق تولید و انباشت شد. بنابراین، نقش سنت یهودی (تمرکز بر انتزاع مالی و شبکه‌های دیاسپورا) به‌عنوان سازوکار و سنتز نهایی در این ماتریس مولد عملکرد. سرمایه‌داری مدرن برآیند هم‌گرایی ابزارهای تجاری اسلام، اخلاق تولید مسیحی و عقلانیت انتزاعی یهودی است.

تکوین حاکمیت قانون: از جامعهٔ خودگردان تا دولت-ملت مدرن

سؤال فرعی سوم به بررسی بازآفرینی اصول عدالت و قانون‌گرایی در ساختارهای سیاسی مدرن می‌پردازد. هر سه تمدن ابراهیمی بر اهمیت قانون تأکید داشتند، اما کارکرد و جایگاه آن متفاوت بود. در اسلام و مسیحیت، قانون شریعت یا قانون کلیسایی اغلب ابزاری در دست یک قدرت مرکزی، خلافت یا کلیسا برای ادارهٔ جامعه بود، درحالی‌که تمدن یهودی در بخش بزرگی از تاریخ خود، قدرت سیاسی متمرکز و سرزمینی نداشت. در چنین شرایطی، قانون (هلاخا) و نهادهای مجری آن مانند کیهیلوت و دادگاه‌های دینی (Veen, 2024) نه ابزار دولت، بلکه خود بنیان و ضامن انسجام اجتماعی بودند. جامعهٔ یهودی، جامعه‌ای بود که هویت و موجودیت خود را نه از سرزمین، بلکه از پایبندی به یک نظام حقوقی انتزاعی و تفسیری می‌گرفت.

این تمایز ساختاری، جوهر تفاوت میان حکومت به‌وسیلهٔ قانون و حاکمیت قانون است. الگوی جامعهٔ خودگردان یهودی نمونه‌ای تاریخی از یک جامعهٔ مدنی است که در آن قانون انتزاعی بر حاکمیت سیاسی

سرزمینی تقدم دارد. این کهن‌الگو، دقیقاً همان ایده‌آلی است که در بطن نظریه‌های دولت-ملت مدرن و دموکراسی‌های لیبرال بازتولید شده است. اشمیت با طرح این گزاره بنیادین که تمام مفاهیم دقیق نظریه مدرن دولت، مفاهیم الهیاتی سکولاریزه^۲ شده هستند (Schmitt, 2005)، تصریح می‌کند که مفهوم قانون‌گذار قادر مطلق در قلمرو الهیات جای خود را به قانون‌گذار حاکم در دولت مدرن داده است. تحلیل انتقادی این پژوهش بر متن اشمیت نشان می‌دهد که انتقال مفهوم حاکمیت مطلق الهی به حاکمیت قانون اساسی در واقع بازتولید ساختاری مفهوم قانون فاقد قلمرو (هلاخا) در سنت تمدنی پیشامدرن است. دولت مدرن با اتکا به متن‌محوری صلب قانون اساسی، عملاً همان منطق صیانت از جامعه از طریق متن مقدس قانون را در قالبی سکولار و ملی بازآفرینی کرده است؛ بستری که مفاهیم مدرن حقوق بشر و دموکراسی (Greenberg, 2023) نیز از دل آن قوام می‌یابند.

این تحلیل سه‌گانه نشان می‌دهد که مدرنیته یک پدیده خلق‌الساعه یا محصول گسست کامل از گذشته نیست، بلکه می‌توان آن را فرآیند جهانی‌سازی و سکولاریزاسیون یک گرامر تمدنی خاص دانست که پیشتر در تمدن یهود تدوین شده بود. این گرامر مبتنی بر معرفت‌شناسی دیالکتیکی، اقتصاد انتزاعی و حاکمیت قانون، کهن‌الگویی را فراهم کرد که مدرنیته براساس آن، ساختارهای معرفتی، اقتصادی و سیاسی خود را بنا نهاد. این یافته، روایت‌های تقلیل‌گرایانه از مدرنیته را به چالش می‌کشد و بر ضرورت یک نگاه تبارشناسانه برای فهم پیوستگی‌های عمیق تاریخ تمدن انسانی تأکید می‌کند.

با این حال، فرضیه پیوستگی الهیاتی-مدرن با چالش‌های نظری جدی از سوی دیدگاه‌های رقیب مواجه است. از منظر جامعه‌شناسی کلاسیک، ماکس وبر منشأ سرمایه‌داری را در اخلاق پروتستانی می‌جوید و نقش سنت‌های پیشین را ثانویه می‌داند. برجسته‌ترین نقد توسط هانس بلومبرگ در کتاب مشروعیت عصر مدرن (Blumenberg, 1983) مطرح شده است. بلومبرگ در تقابل با تز سکولاریزاسیون کارل اشمیت استدلال می‌کند که مدرنیته واجد خودآیینی معرفت‌شناختی است و مفاهیم مدرن پاسخ‌هایی نوین به پرسش‌های جدید بشر هستند. از منظر بلومبرگ، انتساب ارکان مدرن به کهن‌الگوهای تمدنی خطر فروکاستن اصالت رنسانس علمی و تحولات مادی اروپا را به همراه دارد. در پاسخ به این نقد، این پژوهش استدلال می‌کند که اگرچه

مدرنیته پاسخ‌هایی نوین خلق کرده، اما دستگاه واژگانی و ساختار صوری این پاسخ‌ها کماکان در زهدان معرفتی الهیات ابراهیمی قوام یافته است؛ امری که نشان می‌دهد دیالکتیک پیوستگی و گسست، هم‌زمان و به شکلی موازی در جریان بوده‌اند و یافته‌های این پژوهش نباید به معنای نفی تام اصالت تحولات درون‌زای مدرنیته یا انتساب تک‌عاملی مدرنیته به یک سنت تمدنی خاص تلقی شود، بلکه باید به‌عنوان ردیابی یکی از چندین جریان الهیاتی-معرفتی موازی در تکوین جهان مدرن فهمیده شود.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف به چالش کشیدن روایت گسست میان جهان پیشامدرن و مدرنیته آغاز شد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که مدرنیته نه یک خلق‌الساعه اروپایی، بلکه یک فرآیند پیچیده از بازتفسیر دیالکتیکی و سکولاریزاسیون کهن‌الگوهای مفهومی است که عمیقاً در تمدن‌های ابراهیمی و به‌طور خاص تمدن یهودی، ریشه دارد. یافته‌های این پژوهش نشان داد که تمدن یهودی، فراتر از نقش انتقال دانش که تمدن‌های اسلامی و مسیحی به نحو احسن ایفا کردند، به‌عنوان یک شالوده‌تکوین‌گر ساختارهای مفهومی بنیادین مدرنیته عمل کرده است. به‌طور خلاصه، یافته‌های کلیدی این پژوهش نشان داد که:

۱. عقلانیت علمی مدرن، در ساختار دیالکتیکی خود (تنش میان نظریه و تجربه)، بازتفسیر سکولار الگوی دیالکتیکی مواجهه با معرفت (تنش میان عقل و وحی) در سنت فلسفی یهودی است.
۲. سرمایه‌داری مدرن، با تأکید بر انتزاع، قرارداد و سرمایه‌انسانی، امتداد منطقی یک سنت اقتصادی است که به دلیل شرایط تاریخی و مبانی فکری، بر تفکر انتزاعی و قانون‌گرایی استوار بود.
۳. حاکمیت قانون و جامعه مدنی مدرن، بازآفرینی ساختاری الگوی حکمرانی غیرمتمرکز و مبتنی بر قانون است که در جوامع یهودی دیاسپورا برای حفظ انسجام اجتماعی در غیاب یک دولت سرزمینی تکوین یافته بود.

سهم اصلی این پژوهش در آشکارکردن یک پارادوکس مرکزی در قلب مدرنیته است؛ اینکه سکولارترین و عقلانی‌ترین شاخص‌های آن (روش علمی، سرمایه‌داری، حاکمیت قانون) دارای تباری ساختاری و مفهومی از دل یکی از کهن‌ترین سنت‌های الهیاتی جهان هستند. این یافته، نه به معنای تقلیل مدرنیته به یهودیت، بلکه

به معنای بازشناسی یک پیوستگی عمیق و دیالکتیکی است که در آن، مفاهیم در فرآیند سکولاریزاسیون ضمن حفظ ساختار بنیادین خود، محتوایی نوین می‌یابند.

بنابراین، این تبارشناسی مفهومی نشان می‌دهد که برون‌رفت از بحران‌های مدرنیته نه در طرد سنت، بلکه در بازخوانی انتقادی و دیالکتیکی همان پتانسیل‌هایی نهفته است که در آغاز، مدرنیته را ممکن ساختند. سکولاریسم، عقلانیت و قانون‌گرایی مدرن، گرچه در پوششی نوین ظاهر شده‌اند، اما ساختارهای بنیادین آن‌ها در دل سنت‌های دیرپای دینی و به‌ویژه در گرامر تمدنی یهود، ریشه دارند. در نتیجه، آینده فلسفه نه در یک گسست دیگر، بلکه در بازاندیشی پیوستار مفاهیمی است که گذشته و حال را به هم می‌دوزند؛ مفاهیمی که تنها از خلال دیالکتیک تاریخ و نقد بینامتنی، معنا و امکان می‌یابند.

پارادوکس مرکزی که این پژوهش برجسته می‌کند، این است که حتی سکولارترین شاخص‌های مدرنیته نیز دارای لایه‌هایی از سنت‌های الهیاتی هستند. با وجود این، باید پذیرفت که این تبارشناسی به معنای همسانی کامل این دو جهان‌بینی نیست. شواهد تاریخی و تحولات پس از روشنگری نشان می‌دهند که نهادهای مدرن به مرور زمان، منطق خودآیین و مستقل خود را توسعه داده‌اند که در بسیاری از موارد با ریشه‌های الهیاتی اولیه در تضاد قرار گرفته است. تحلیل آرای سومبارت و اشمیت نیز نشان می‌دهد که خوانش‌های آن‌ها از این پیوستگی‌ها، خود نیازمند بازنگری در پرتو نقدهای تاریخی معاصر است. بنابراین، درک جامع از مدرنیته، نیازمند پذیرش هم‌زمان پیوستگی‌های الهیاتی در کنار گسست‌های بنیادین مادی و تاریخی است؛ رویکردی که مانع از تقلیل‌گرایی شده و چشم‌اندازی کثرت‌گرایانه به تاریخ تحولات فکری ارائه می‌دهد.

انتساب تبارشناختی مؤلفه‌های پیچیده‌ای چون علم، قانون و سرمایه‌داری به یک سنت تمدنی خاص، نیازمند احتیاط روش‌شناختی مفرط است تا از لغزش به ورطه ذات‌گرایی تاریخی احتراز شود. مدرنیته پدیده‌ای چندوجهی، کثرت‌گرا و برآمده از تلاقی دیالکتیکی نیروهای مادی، سیاسی و فکری گوناگون است. این پژوهش علی‌رغم تلاش برای ارائه یک تبارشناسی منسجم، با محدودیت‌های روش‌شناختی روبه‌رو بوده است؛ از جمله تمرکز عمده بر منابع متنی و نظری شاخص، عدم امکان بررسی اسناد آرشیوی و تجربی مربوط به تعاملات روزمره این سه تمدن در دوران گذار و نادیده‌گرفتن متغیرهای مادی، ساختارهای طبقاتی و زمینه‌های

ژئوپلیتیکی که در شکل‌گیری مدرنیته نقش داشته‌اند. همچنین، گستردگی مفاهیم الهیاتی در سه تمدن ابراهیمی، امکان بررسی همه‌جانبه تمامی فرقه‌ها و مکاتب فکری درون این تمدن‌ها را محدود ساخت. بر اساس این، برای تحقیقات آینده پیشنهاد می‌شود که اولاً، بررسی تطبیقی نقش نهاد وقف در اسلام و نهادهای اعتباری در یهودیت در شکل‌گیری نهادهای مالی مدرن به صورت تجربی صورت گیرد؛ ثانیاً، پژوهش‌های آتی با اتخاذ رویکرد مادی‌گرایی تاریخی، نسبت میان این کهن‌الگوهای ذهنی را با تحولات عینی و مادی ابزار تولید در اروپای پس از رنسانس مورد واکاوی قرار دهند تا چگونگی انتقال عینی و استحاله این کهن‌الگوهای تمدنی به ساختارهای مدرن با شواهد تجربی گسترده‌تری محک زده شود.

تقدیر و تشکر

بنا به اظهار نویسنده مسؤول، این مقاله حامی مالی نداشته است.

منابع

Abattouy, M. (2012). The Arabic-Latin Intercultural Transmission of Scientific Knowledge in Pre-Modern Europe: Historical Context and Case Studies. The Role of the Arab-Islamic World in the

Rise of the West: Implications for Contemporary Trans-Cultural Relations, 167-219. https://doi.org/10.1057/9780230393219_8

Allen, R. C. (2019). Class structure and inequality during the industrial revolution: lessons from England's social tables, 1688-1867. *The Economic History Review*, 72(1), 88-125. <https://doi.org/10.1111/EHR.12661>

Blumenberg, H. (1983). *The legitimacy of the modern age*. Translated by Robert M. Wallace (MIT Press: Cambridge. <https://doi.org/10.1017/s0034670500037207>

Botticini, M., & Eckstein, Z. (2007). From Farmers to Merchants, Conversions and Diaspora: Human Capital and Jewish History. *Journal of the European Economic Association*, 5(5), 885-926. <https://doi.org/10.1162/JEEA.2007.5.5.885>

Darmawan, I., & Afriany, S. (2024). The early Umayyad period: Formation, political development, social conditions, religious affairs, and civilizational progress. *Jurnal Pendidikan Islam*, 1(2), 53. <https://doi.org/10.70938/judikis.v1i2.37>

Diamond, J. A. (2020). Jewish Philosophy in the Middle Ages: Science, Rationalism, and Religion by Tamar M. Rudavsky (review). *Journal of the History of Philosophy*, 58(1), 171-172. <https://doi.org/10.1353/HPH.2020.0011>

Dirlik, A. (2003). Global Modernity? *European Journal of Social Theory*, 6(3), 275-292. <https://doi.org/10.1177/13684310030063001>

Duarte, M. Z. (2025). Racionalidad, ciencia, sociedad y acción humana. Los límites del conocimiento y la racionalidad científica. *Realidad: Revista de Ciencias Sociales y Humanidades*, (165), 8-32. <https://doi.org/10.51378/realidad.vi165.8999>

Etzrodt, C. (2024). Max Weber's rationalization processes disenchantment, alienation, or anomie?. *Theory and Society*, 53(3), 653-671. <https://doi.org/10.1007/s11186-024-09554-7>

Fata, A. K., Adnan, A., & Fauzi, M. (2021). From khilâfah to modern state: The history of Islamic political transformation. *ULUL ALBAB Jurnal Studi Islam*, 22(1), 1-22. <https://doi.org/10.18860/ua.v22i1.11793>

Greenberg, S. B. (2023). Between Covenant and Contract: Jewish Political Thought and Contemporary Political Theory. *Religions*, 14(11). <https://doi.org/10.3390/rel14111352>



Grzymala-Busse, A. (2024). Tilly Goes to Church: The Religious and Medieval Roots of European State Fragmentation. *American Political Science Review*, 118(1), 88–107. <https://doi.org/10.1017/S0003055423000278>

Khalid Hussain Mir, & Md. Rafique Anjum. (2025). The Role of Translation in the Development of Scientific Knowledge in the Premodern Islamic World. *MAQOLAT: Journal of Islamic Studies*, 3(1), 31–43. <https://doi.org/10.58355/maqolat.v3i1.120>

López-Roldán, P., & Fachelli, S. (2020). Towards a Comparative Analysis of Social Inequalities between Europe and Latin America. In *Towards a Comparative Analysis of Social Inequalities between Europe and Latin America*. Springer International Publishing. <https://doi.org/10.1007/978-3-030-48442-2>

Maimonides, M. (1956). *The Guide of the Perplexed* (Vol. 2, pp. 309-10). translated by Shlomo Pines. Chicago: University of Chicago Press .

<https://doi.org/10.7208/chicago/9780226502274.001.0001>

Mesalayuk, Y., & Lawalata, M. (2024). The Relevance of Philosophy in Christianity: An Analysis of Philosophy's Contribution to Theological Understanding and Faith Practice. *Theological Journal Kerugma*, 7(2), 153–163. <https://doi.org/10.33856/kerugma.v7i2.169>

Miron, R. (2015). The Mystics of the Historical Truth: A Metaphysical Commentary on Gershom Scholem's Idea of Jewish History. *Review of Rabbinic Judaism*, 18(1), 135–156. <https://doi.org/10.1163/15700704-12341280>

Moller, J. (2019). Bringing the Church Back In: Ecclesiastical Influences on the Rise of Europe. *Politics and Religion*, 12(2), 213–226. <https://doi.org/10.1017/S1755048318000822>

Mujib, A., Aziz, A., Madrah, M. Y., & Wahid, Z. A. (2024). Tracing the Development of Islamic Economic Thought in the Abbasid Era: The Legacy of Umar Bin Khattab. *Ulul Albab: Jurnal Studi Dan Penelitian Hukum Islam*, 7(2), 188-201. <https://doi.org/10.30659/jua.v7i2.37059>

Nurjana, N. (2022). Peran bahasa Arab dalam pengembangan ilmu pengetahuan dan peradaban Islam. *Jurnal Literasiologi*, 8(4). <https://doi.org/10.47783/LITERASIOLOGI.V8I4.393>

Obadah, I. (2024). Educational Endowments and their Role in Investing in Human Capital - Islamic Economic Assessment. *Jordan Journal of Islamic Studies*, 20(1), 289–318. <https://doi.org/10.59759/jjis.v20i1.379>

- Pascali, L. (2016). Banks and Development: Jewish Communities in the Italian Renaissance and Current Economic Performance. *The Review of Economics and Statistics*, 98(1), 140–158. https://doi.org/10.1162/REST_A_00481
- Popov, L. (2026). The emergence of the scientific method within the paradigm of christianity. *Disputatio philosophica: International Journal on Philosophy and Religion*, 27(1), 65-76. <https://doi.org/10.32701/dp.27.1.4>
- Ramdani Akbar, R., Oktafiani, S., Ayu, N. P., Hidayat, F., Sjech, U., Djamil, M., & Bukittinggi, D. (2024). Relevansi Kebijakan Fiskal pada Masa Rasulullah dan Utsman Bin Affan di Indonesia. *ADILLA: Jurnal Ekonomi Syariah*, 7(2). <https://doi.org/10.52166/adilla.v7i1.5115>
- Ruiz, M. C. (2018). Economía, moral y derecho en la Europa cristiana: Justo precio, usura y capitalismo mercantil (siglos XII-XVIII). *Precedente Revista Jurídica*, 13, 43–79. <https://doi.org/10.18046/PREC.V13.3020>
- Schelkshorn, H. (2020). Modernity as a Process of De-Limitations. *Interdisciplinary Journal for Religion and Transformation in Contemporary Society*, 5(2), 413–446. <https://doi.org/10.30965/23642807-00502007>.
- Schmitt, C. (2005). *Political theology: Four chapters on the concept of sovereignty*. University of Chicago Press. (Original work published 1922). <https://doi.org/10.7208/chicago/9780226738901.001.0001>
- Şenay Doç, B., Uludağ Üniversitesi, B., Fakültesi, İ., Tarihi Ana Bilim Dalı Bursa, D., & Tarihi, G. (2021). Hasidism under the Influence of Hesychasm and Sufism: Baal Shem Tov – A Jewish Sufi and Hesychast? *Uludağ Üniversitesi İlahiyat Fakültesi Dergisi*, 30(1), 57–77. <https://doi.org/10.51447/ULUIFD.889672>
- Slezkine, Y. (2004). *The Jewish Century*. Princeton University Press. <https://doi.org/10.1515/9781400828555>
- Sombart, W. (2005). *Jews and Modern Economic Life*. (Original work published 1911). (Rahim Ghasemian, Ed.; First edition). Saqi Publishing. <https://doi.org/10.1522/cla.sow.jew>
- Stern, J. (2017). What is jewish philosophy? A view from the middle ages. In *Yearbook of the Maimonides Centre for Advanced Studies: 2017* (pp. 185–204). De Gruyter. <https://doi.org/10.1515/9783110527971-011>

- Turan, H. (2025). Orta Çağ Manastır Scriptoriumunun İşlevi: Bilginin Üretimi, Kopyalanması ve Muhafazası. Üsküdar Üniversitesi Sosyal Bilimler Dergisi, 11(20), 77-96. <https://doi.org/10.32739/uskudarsbd.11.20.153>
- van Ham, C., & Chappell, L. (2017). Democracy and human rights: a tripartite conceptual framework. Australian Journal of Human Rights, 23(2), 143-167. <https://doi.org/10.1080/1323238X.2017.1371927>
- Veen, S. B. van der. (2024). Novel Opportunities, Perpetual Barriers: Patterns of Social Mobility and Integration among the Jewish Dutch Elite, 1870-1940. <https://doi.org/10.33540/2134>

A Genealogy of Modernity in a Comparative Civilizational Perspective: Tracing Civilizational Archetypes within Modern Structures

Amir Moradi Asl^۱, Mehraban Parsamehr^۲

Date Received:
14 Apr 1405

Date Accepted:
11 Jul 2026

Keywords:

Modernity;
Genealogy;
Modern
Epistemology;
Modern
Capitalism; Jewish
Civilization

Abstract

By challenging the prevailing narrative that conceptualizes modernity as an epistemic and historical rupture, this study undertakes a genealogical investigation into the structural continuities between the fundamental indicators of civilizational archetypes and the pillars of the modern epoch. In contrast to paradigms positing modernity as a radical severance from pre-existing traditions, this research argues that core tenets of modernity have profoundly assimilated structural and theological influences from these historical antecedents. To systematically investigate this premise, three pivotal indicators are critically analyzed: scientific rationality, contextualized through the philosophical lens of Maimonides; modern capitalism, examined in light of Werner Sombart's theoretical contributions; and the rule of law, emphasizing the self-governing community model and Carl Schmitt's jurisprudential reading. Employing a qualitative methodology rooted in historical-comparative analysis, this inquiry operates within the theoretical frameworks of historical dialectics and intertextuality. The findings elucidate that while modernity is undeniably a product of Europe's specific material and historical milieus, the genesis of its foundational concepts is inextricably bound to deep, and occasionally paradoxical, ties with prior theological traditions. Ultimately, this research concludes that modernity does not signify a definitive rupture, but rather constitutes a secular rearticulation and reinterpretation of a theological civilizational matrix. By illuminating the inherent paradox regarding the religious genealogy of ostensibly secular indicators, this study underscores the imperative of conceptualizing modernity as an evolutionary and dialectical progression within the broader trajectory of civilizational history.

¹ PhD Candidate in Economic Sociology and Development, Department of Development Sociology, Faculty of Humanities and Social Sciences, University of Mazandaran. a.moradiasl.ac@gmail.com

^۲ (Corresponding Author) Associate Professor, Department of Development Sociology, Faculty of Humanities and Social Sciences, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. parsamehr@umz.ac.ir

